

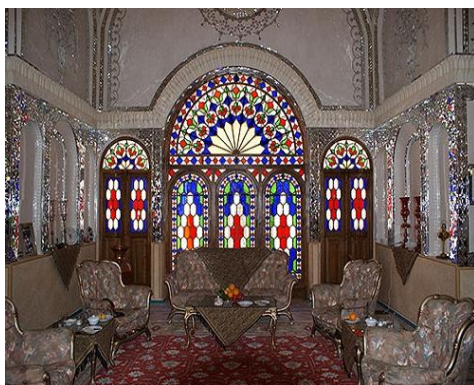


آثار باستانی و ارزش های تاریخی

تأثیر فرهنگ بر معماری

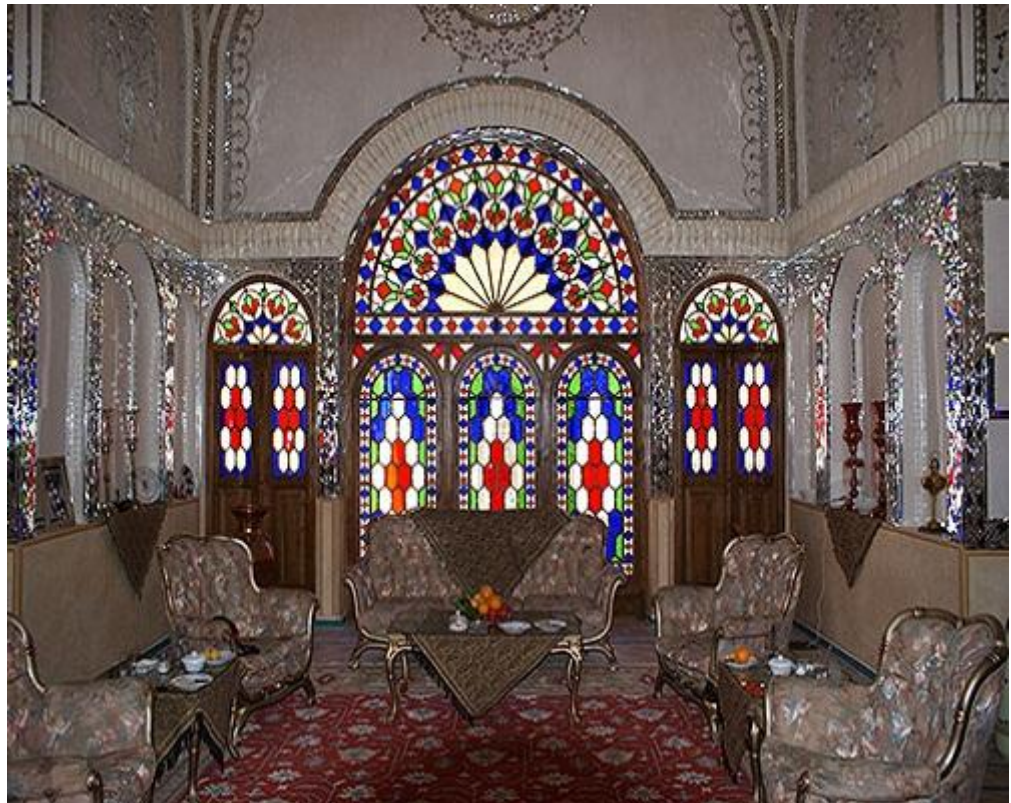
نویسنده: شمشاد امیری خراسانی

انتشار: ۲۸ مهر ۱۳۹۳ ۱۶۰ دقیقه مطالعه



چکیده مقاله

طراحی محیط، کاری است که ازدرون طراح سرچشمه می گیرد و عواملی نیز از بیرون بر ذهن طراح تأثیر گذار است. فرهنگ هر جامعه بر تمام ارکان آن تأثیر می گذارد وقتی طراح از اشکال و اجزایی استفاده می کند که مورد توجه اکثر مردم آن جامعه است در حقیقت او از فرهنگ آن مردم در طراحی خود استفاده کرده است، تاریخ نیز عامل دیگر است که در بررسی یک طرح مطلوب باید مورد توجه قرار گیرد زیرا که بسیاری از ساختارهای جامعه از تاریخ آن نشأت گرفته است همچنین عامل دیگر نوع استفاده از یک محیط که به علت تنوع استفاده کنندگان طراح ب



طراحی محیط، کاری

است که ازدرون طراح سرچشمه می گیرد و عواملی نیز از بیرون بر ذهن طراح تاثیر گذار است.

فرهنگ هر جامعه بر تمام ارکان آن تاثیر می گذارد وقتی طراح از اشکال و اجزایی استفاده می کند که مورد توجه اکثر مردم آن جامعه است در حقیقت او از فرهنگ آن مردم در طراحی خود استفاده کرده است، تاریخ نیز عامل دیگر است که در بررسی یک طرح مطلوب باید مورد توجه قرار گیرد زیرا که بسیاری از ساختارهای جامعه از تاریخ آن نشأت گرفته است همچنین عامل دیگر نوع استفاده از یک محیط که به علت تنوع استفاده کنندگان طراح باید در طراحی خود مورد توجه قرار دهند.

فرهنگ: فرهنگ هر جامعه نشأت گرفته از زیر ساخت های فکری مردم آن جامعه می باشد و این زیر ساخت ها ی فکری در ساخت هر آنچه در آن جامعه نیاز است تاثیر می گذارد در طراحی یک محیط فرهنگ نقش اصلی را بازی می کند. نگاه یک تازه وارد دقیق به اطراف خود، به او در شناخت فرهنگ اصلی آن مردم کمک شایانی میکند نمای ساختمان ها، شکل چشم انداز و..... نشان آن است که مردم آن جامعه به چه می اندیشند. هر قدر بین دو محیط در دو جامعه جدا از هم تشابه باشد گویای نزدیکی فرهنگ آن دو ملت و در نهایت نشان دهنده پیوستگی و نحوه نگرش و اندیشه های آنها است. عکس این مطلب نیز صادق است در جوامع مختلف به علت تفاوت در فرهنگ ها استفاده از اجزا و چینش آنها در ساخت یک پردیس با هم متفاوت است. 2- تاریخ: شکل موجود و حال یک محیط تا حد زیادی از تاریخ و اسطوره ها و نمادهای گذشته آن گرفته شده است در شناخت یک محیط می بایست به تاریخ گذشتگان آن نیز توجه کرد. همه عوامل و سازه های فیزیکی محیط را نباید یک چیز خشک و بی روح تصور کرد بلکه آنها ریشه در حالات و تفکرات گذشتگان آن جامعه دارند. در حقیقت تاریخ سیر تکامل فکری یک جامعه

است و این تکامل در سازه های آنها اثر می گذارد .

3- نحوه و نوع استفاده از محیط : طراحی و نحوه چینش اجزا باید به گونه ای باشد که افرادی که از آن محیط استفاده می کنند بتوانند به راحتی به همه امکانات دست رسی داشته باشند . در نگاهی دقیق به یک چشم انداز اگر در معماری آن اصولی پیروی شده باشد می توان از طرز قرار گرفتن اجزا آن به شغل ، سن ، وضعیت جسمی و غیره استفاده کنندگان آن پی برد . به عبارت دیگر به احتیاجات روحی ، روانی و جسمی استفاده کنندگان در آن طرح توجه شده است . آنچه مسلم است به موازات گذشت زمان و تغییر در افکار جامعه ، عوامل موثر بر فرهنگ سازه های آن جامعه نیز اثر می گذارد . قطعا یک طرح چند قرن قبل با طرح امروزی به جهت روش اجرا و نحوه چینش اجزا با هم فرق دارند و این ناشات گرفته از فرهنگ حاکم بر آن زمان و تاریخ جامعه است و پس شایسته است طراحان جهت خلق طرحی ماندگار و بدیع از جهات مختلف به شناسایی جامعه و مردم آن بپردازند ، به عبارت دیگر طرحی موفق است که از بعد فرهنگی و جامعه شناسی به آن توجه شده باشد .



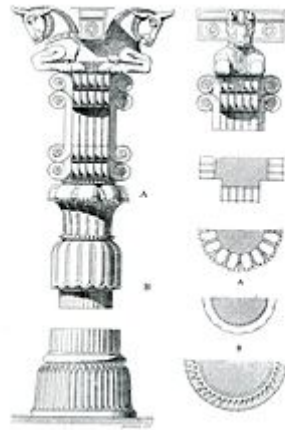
معماری باستانی ایران (پارسه)

سر چشمه فرهنگ : هر فرهنگی بازتاب سیستم ارزشی یک نظام اجتماعی است ، در مفهوم جامع کلام می توان گفت دانش و هنر مظاهراین بازنمایی هستند، در حالی که دانش در جهتی شدیداً عقلانی گام بر می دارد و تنها با شعور انسان سر و کار دارد ، هنر چیزی است ادراکی که با احساس سر و کار دارد . با کمک علم انسان سعی می کند موقعیت خود را در نبرد با نیروهای طبیعی بهبود بخشد ، از آتش برای محافظت از سرما و بهتر کردن غذا استفاده می کند و اما امروزه (تقریباً از صد سال پیش به بعد) دیگر چنین نیست ، چرا که کارهای علمی به قدری پیچیده

شده اند که دیگر برای هر کسی قابل فهم نیست روی دیگر سکه فرهنگ روی غیر عقلانی یا احساسی نیز همانقدر قدمت دارد که روی علمی آن اما از آنجا که با فرایندی حسی سر و کار داریم، که نه قابل اندازه گیری است و نه به راحتی تعریف پذیر، پس نمی توانیم تکامل آنرا قدم به قدم باز سازی کنیم، پیشرفت و تکامل علم و هنر تا مدتها دارای پیشرفتی مشترک بودند زیگفرید گیدئون اثبات کرد که تا دروه باروک حتی کشفیات علمی یل ریاضی نیز در دنیای ادراک و احساس پدیده هایی همگون و معادل داشتند و به صورت جزئی از هنر شدند. در قرن نوزده راه دانش و هنر از هم جدا شدند و رابطه بین روشهای تعقل و روش های احساس قطع شد. تنش امروزی بین معمار و محاسب را نیز باید نتیجه همین قطع رابط دانست، گیدئون تاکید زیادی بر احساس دارد، که به نظر او امروزه انطور که باید مورد توجه قرار می گیرد. تنها یک فرهنگ واقعا فراگیر می تواند زمینه بلوغ یک وحدت در احساس را به وجود آورد.

مراحل تکامل علم را می توانیم نسبتا به دقت بررسی کنیم، اختراعی مثل چرخ یا روش چاپ گوتنبرگ را هر کس می تواند یک بار دیگر تجربه کند، اما سرچشمه هنر که دومین بستر فرهنگ است در کجا است؟

مشخصه اصلی حتی اولین جوامع سازمان یافته بشری آداب و رسوم عبادی ایشان بوده است. احتمالا به تدریج مقداری از این آداب و عبادات کنار گذاشته شدند و جای آنها را اشیایی که ارزش نمادین داشتند گرفتند. نوع دیگری از تجربه، جایگزین این آداب شده بود و این اشیا سر آغاز هنر بودند. این اشیامعانی نمادین پیدا کرده اند و به عبارتی یک زبان به حساب می آیند. آدور نو می گوید: هنر می خواهد با وسایلی انسانی به بیانی غیر انسانی واقعیت بخشد. لویی کان حتی معتقد است: هنر تنها زبان واقعی انسان است چون تنها وسیله ای است که به ترتیبی سعی دارد تا بین انسانها رابطه برقرار کند و بدینسان انسانی بودن آن به چشم می خورد ف به این ترتیب نخستین آثار آفریده دست بشر که به دست ما رسیده اند به تفسیر امروزی به هیچ وجه آثار هنری محسوب نمی شوند (ما امروز بسیاری این آثار را آثار هنری می نامیم در حالی که فقط آثاری آئینی هستند). به همین ترتیب اولین ساختمانهایی هم که دیگر صرفا به خاطر پناه انسان در مقابل طبیعت ساخته نشده اند، بلکه آثاری آئینی هستند و فرم و ساختار آنها تنها محتوای اعتقادی دارد. هانس مولاین معتقد است که امروزنیز معماری امری است آئینی، ساختن نیازی است انسانی و این نیاز خود را تنها در بر افراشتن سقفی در بالای سر نشان نمی دهد، بلکه بیشتر در بوجود آوردن بنای آئینی یعنی کانونی برای فعالیت های انسانی که نقطه اصلی هر شهر است آن را می بینیم، ساختن کاری است آئینی. جایگزین کردن تجربه ای جدید به جای کاری که ارنست کریز آن را رویای زیبا شناختی می نامد به نظر فروید نیز چنانکه گفته شد سر آغاز فرهنگ است. بدون شک هنر قبل از استقلال فرد از جامعه به تعبیری جنبه اجتماعی قوی تری داشته است، اعلام استقلال هنر از جامعه تابعی از طرز تفکر بورژوایی نسبت به آزادی که البته خود نیز در ارتباط با ساختار جامعه میباشد. تا وقتی هنر در خدمت آئین بوده است خالقین این آثار نا شناس مانده اند، تنها وقتی که خلق یک اثر هنری ارزشی مستقل پیدا کرد و حرفه ای مستقل شد نامی هم از هنرمند برده شد. جدایی اثر هنری از محتوای صرفا آئینی آن ککم و بیش اما قدم به قدم و به قدرت صورت گرفته است این جدایی در فرهنگ های متقدم غربی دو بار پیش آمده است، بار نخست در فرهنگ یونان قبل از مسیحیت و سپس در دوره رنسانس، ما نام سازندگان بعضی از بناهای مصری را می شناسیم اما نام سازندگان شاهکارهای قرون وسطا بر ما ناشناخته اند.



معماری باستانی ایران

معماری به عنوان بستری برای فرهنگ: هر جامعه ای با هرسیستمی که اداره می شود و هر نوع ایدئولوژی که بر آن حاکم است دارای اهداف و آرمانهای خاص خود می باشد، وظیفه اصلی فرهنگ بیان این ایده های ذهنی است و به وسیله اشکال عینی در فرایند، این استحاله در معماری نقش اساسی به عهده دارد هرمان موتسیوس یکی از اولین نظریه پردزان ورد بوند آلمان در سال 1911 چنین می نویسد:

معماری وسیله واقعی فرهنگ یک ملت بوده و هست، هنگامی که ملتی می تواند مبل ها و لوستر های زیبا بسازد، اما هر روز بدترین ساختمان ها را می سازد، دلالت بر اوضاع نا بسامان و تاریک آن جامعه دارد، اوضاعی که در مجموع، بی نظمی و عدم قدرت سازمان دهی آن ملت به اثبات می رسد. هر بنایی به عنوان جزئی از فرهنگ معماری این وظیفه را دارد که این اندیشه ذهنی را از طریق فرم ظاهری خود عینیت بخشد، و به این ترتیب نمودی خواهد بود برای سنجش این فرهنگ، از این دیدگاه تعریفی که هانس مولاین در مورد معماری میکند قابل درک است. معماری نظامی معنوی است که در ساختمان تجسم یافته است، اغلب سعی می شود به این بهانه که این ساختمان فقط برای فلان عملکرد ساخته شده است از زیر بار این مسئولیت شانه خالی کنند در اینجا فراموش می شود که هر ساختمانی برای کاربردی ساخته می شود معماری که تنها به خاطر معماری باشد اصلا وجود ندارد به این ترتیب هر ساختمانی شاهد فرهنگی است چه به مفهوم خوب چه به مفهوم بد آن.

زیگموند فروید فرهنگ را چنین تعریف می کند:

فرهنگ مجموعه تمام توانایی ها و وسایلی است که زندگی ما را از زندگی اجداد حیوانی ما دور می کند و در خدمت دو هدف می باشد محافظت از بشر در برابر طبیعت و تنظیم روابط انسانی بیت افراد. فروید در توضیح اعمالی که در ارتباط با قسمت اول هستند، در کنار استفاده از ابزار و مهار کردن آتش، از ساختن مسکن نیز نام می برد، اما فرهنگ تنها به خاطر عملکرد چیزی نیست چنانکه به عنوان مثال سعی در به دست آوردن آنچه زیبا است هم جزئی از فرهنگ می باشد، با پا گرفتن، فرهنگ نظامی پیدا شد که در صدد ایجاد تعادلی بین خواسته های فردی و اجتماعی بود (در جامعه شناسی، زندگی اجتماعی به دو صورت متفاوت مورد بررسی واقع می شود و کی به معنای اعم که ((زندگی فرد در جامعه)) است و شامل تمام فعالیت های اجتماعی انسان (اقتصادی، سیاسی...) می باشد،

دیگری به مفهوم اخص که بیشتر شامل روابط متقابل افراد و مناسبات طبقاتی مردم است (به نظر فروید این نظام بر بنیان صرف نظر کردن از غریزه است و نتیجه اجباری آن محدود شدن آزادی فردی است . پالایش این غرایز سر کوب شده یکی از مهمترین عوامل در شکل گیری فرهنگ بوده است ، و نیز غرایز سرکوب شده و پالایش شده و پالایش یافته هستند که محرک اولیه برای هر نوع فعالیت وذهبی _ ایدئولوژیک علمی یا هنری بوده اند .



معماری معاصر ایران

این سه عامل تا مدتهای مدید به صورت متعادل نسبت به یکدیگر وجود داشتند و این تعادل باعث نوعی هماهنگی بوده است رفته رفته مذهب و ایدئولوژی ساختار اصلی ، نظام کلی حاکم بر همه چیز شدند ، علم و فن در ارتباط با عقل بودند و هنر در ارتباط با احساس این نظام که روابط متقابل انسانی را مشخص می کند و اساس فرهنگ را پی می ریزد بر بنیان یک سیستم ارزشی بنا شده است این سیستم در طول زمان ثابت نیست ، آنچه که ما از آن سبک معماری نام می بریم در واقع سیستمی منظم از این سیستم ارزشی است و در نتیجه نمودی از سیستم کلی حاکم . به این ترتیب است که با تغییر نسبت بسن ایدئولوژی ، دانش و هنر ، سبک نیز تغییر میکند . اتو واگنر در این مورد در سال 1875 می نویسد : هر سبک جدید به مرور از دل سبک های پیشین زاده می شود ، دلیل این تحول چیزی جز این نیست که تغییر تکنیک های ساختمان ، مواد ساختمانی ، وظایف انسانها و سرانجام جهان بینی افراد ، آنها را مجبور میکند تا فرم های جدید بیافرینند . قرن نوزدهم قرن انقلاب صنعتی بود و در نتیجه ایمان به فنون جدید در این دوره ، تفکر عقلانی در این دوره چنان توسعه پیدا کرد که جایی برای دنیای احساسات باقی نگذاشت . طبیعی است که این مطلب بر روی معماری تاثیر شدیدی گذاشت ، با صرف نظر کردن از بعضی استثنائات که در ارتباط با تکنولوژی بودند می بینیم که قرن نوزدهم قرن نو آوری بوده ، زیگفرید گیدئون در این مورد میگوید : هنر ها به دنیایی در بسته و مخصوص خود تبعید شدند که دیگر در ارتباط با زندگی مردم نبودند ، نتیجه این شد که یکپارچگی هنر و زندگی از میان رفت و زندگی تعادلش را از دست داد ، در حالی که علم و صنعت روز به روز با قدم های مطمئن رو به جلو می رفتند در دنیای در بسته هر روز شاهد افت و خیزی بودیم ازغایتی به غایتی دیگر .

هنر معماری درست بر عکس هنر نقاشی خالص نیست، معماری مخلوطی است از دانش و هنر و به همین دلیل است که معماری همیشه بین دو قطب تعقل و احساس در آمد و رفت است، معماری تحت تاثیر ایدئولوژی حاکم بر جامعه گاه به این سو و گاه به آن سو. می رود و در نتیجه سبک معماری نیز همین تغییرات را نشان می دهد، تحت تاثیر امتیازات فنی و کیفیت های فوق العاده زیبا شناختی صنایع اتومبیل و کشتی سازی سالهای دهه 1920 است که لوکوربوزیه فریاد بر آورد که معماری در حال خفه شدن در پیرایش کهنه خویش است !!! و یا فقط یک حرفه است چنان بی رمق که پیشرفت در آن بی تاثیر نیست و در آن هنوز زندگی دیروز جریان دارد. معماری و اتومبیل ها در کلیتشان مشابه هم هستند، اما رقابت شدیدی که بین این همه کارخانه اتومبیل سازی وجود دارد هر کدام از آنها را موظف می کند که در راه موفقیت در این رقابت بزرگ کوشش کنند. چنین است که آنها مجبور اند به دنبال هدفی باشند بالاتر از تکامل، آنها بایستی چیزی می آفرینند که نه تنها جوابگوی احتیاجات عملی باشد، بلکه چیزی باشد فراتر از آن و نتیجه این جست و جو بوده که اینک نه تنها تکامل و هماهنگی را به دست آوردند، که زیبایی را نیز یافتند. اینگونه است که سبک بوجود میاید، یعنی دست آوردی مورد تایید همگان که همه نفس کمال را در آن می بینند. و سرانجام در رد سبکهایی که در آن زمان معمول بوه، می گوید؛ هنر معماری از سبک وارسته است، سبکهای لویی چهارده و شانزدهم و حتی سبک گوتیک برای معماری همان چیزی هستند که یک سنجاق سر برای یک خانم است، گاهی می شود از آن استفاده کرد و زیبا است اما فقط همین و نه بیشتر!!! پشت کردن به تکنیک مطلق و عدم اطمینان مطلق به دانش و آن هم در سطحی وسیع در دهه 1960 شاهد بودیم ناآرامی های پایان این دهه نه تنها ناآرامی اجتماعی سیاسی اجتماعی بود که موجی نیز بود علیه تفکر عقلایی و مخالفت با بی توجهیبه احساسات، نتیجه منطقی این پشت زدن به سیستم ارزش یابی ایدئولوژیک موجود یک تغییرجهت کلی در معماری بود چنانکه پیش آمد؛ سبک پست مدرن جایگزین سبک مدرن شد، نشانه دیگری از این تغییر جهت کلی و رو کردن به دنیای احساس این واقعا است که درست در همین زمان در همه جا موزه های هنری ساخته شدند. از طرفی فرهنگ بر معماری که نمودار سیستم ارزشی حاکم است تاثیر گذارده، و به آن فرم می دهد و از سوی دیگر فرهنگ به گونه ای غیر مستقیم یکی از پایه های اصلی زندگانی روانی انسانها است، ادراک انسان از محیطی که در دور و بر خود ش ساخته است تابع فرهنگ اوست، ولی اغلب به این مطلب توجه کافی نمی شود یک مثال جالب در این مورد مناسبات بین انسان و فضاهای شهری در انگلستان از یک طرف و در ممالک شرقی از طرف دیگر است، یک انگلیسی از طبقه متوسط و در یک خانه تک خانواری مشرف بر باغچه ای کوچک زندگی می کند برای این فرد زندگی کردن در یک محله سنتی در قاهر یا دمشق با آن تراکم جمعیتی اصلا قابل تصور نیست، مقدار متوسط فضایی مورد نیاز برای زیستن در این دو مورد قابل قیاس با هم نیست، این نیاز ریشه فرهنگی دارد و تابع تصورات فرد در مورد تناسب بین جسم و منیت اوست، منیت یک انگلیسی فراتر از جسمش می رود، محیط زیست نزدیک او جزئی از منیت اوست و به این دلیل یک تماس جسمی را تجاویز به محیط خصوصی خویش تلقی می کند.

اما منیت یک عرب در داخل جسم اوست تماس با او برایش معنای تجاویز به محیط خصوصیش را ندارد، زندگی کردن دسته جمعی در فضایی کوچک چنانچه در بسیاری از ممالک عربی مرسوم است برای او به هیچ وجه به معنای محدود کردن منیت او نیست. با بررسی دقیق در این موارد اختلاف بیشتر می شود، استفاده از گیرنده های حسی در محیط های گوناگون فرهنگی با هم اختلاف دارند و هر کدام ویژگی خاص خود را دارا می باشند، استفاده از حس شامه در دنیای غرب تحت تاثیر انواع افشانه ها و سایر دخالتها در رون طبیعتش به صورت خنثی شده در آمده اما

این وضع را مقایسه کنید، مثلاً با یک بازار شرقی در اینجا ادراک بوهایی از قسمت‌های اصلی ادراک محیط است. زبانشناسان به این نتیجه رسیده‌اند که حتی زبان در فرآیند ادراک محیط می‌تواند موثر باشد. ادوارد هال نیز مانند ووف معتقد است ((گذشته از فرایند، ادراک محیط توسط انسان اگر بخواهیم اصطلاحی امروزی به کار ببریم، به وسیله زبانی که تکلم می‌کند برنامه‌ریزی شده است درست همانطور که یک کامپیوتر برنامه‌ریزی می‌شود)) در اینجا نیز مغز انسان نیز مانند کامپیوتر و واقعیت‌های دریافته را در صورت تطابق با برنامه از پیش داده شده ثبت و بررسی می‌کند، به عنوان مثال در زبان فلسفه سرخپوستان هویی که در آریزونا زندگی می‌کنند لغتی که معنای زمان را داشته باشد، وجود ندارد، در ارتباط با مکان این به این معنی است که برای آنها مکان فاقد بعد زمانی است، آنها مکان را فقط در ارتباط با زمان حال می‌شناسند و مفهوم ذهنی مکان اصلاً برایشان معنی ندارد.

مقاله از جناب تسلیمی (کارشناسی معماری)

ارجاع به این مقاله

شمشاد امیری خراسانی، «تاثیر فرهنگ بر معماری»، پارسیان دژ، ۱۳۹۳.

خواندن مقاله و پیوست‌های آن در وبسایت پارسیان دژ

نشانی ثابت این نسخه:

<https://www.parsiandej.ir/articles/1565/pdf/تاثیر-فرهنگ-بر-معماری.pdf>

آخرین ویرایش مقاله: ۲۷ مهر ۱۳۹۹